

سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت و تحریم‌های بین‌المللی ایران

عباس مصلی‌نژاد*

چکیده

اقتصاد سیاسی نفت در عرصه بین‌المللی تحت تأثیر مؤلفه‌های اجتماعی، اقتصادی و راهبردی قرار دارد و کشورهایی مانند ایران، همواره به دلیل برخورداری از این منابع طبیعی، تابع این قاعده بوده‌اند. در سال‌های پس از جنگ سرد شاهد تحول در ساختار و فرایندهای مربوط به اقتصاد جهانی بوده‌ایم، به گونه‌ای که مؤلفه‌های جدیدی در زمره عوامل تأثیرگذار بر سیاست و اقتصاد بین‌الملل به‌ویژه در سال‌های پس از فروپاشی ساختار دوقطبی و تسلط نظام سرمایه‌داری در اقتصاد و سیاست جهانی، ظهور کرده‌اند. در این بین، اقتصاد سیاسی نفت را می‌توان از مؤلفه‌های بسیار

; (نویسنده مسئول) عضو هیئت علمی دانشگاه تهران (mossalanejad@ut.ac.ir)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۵/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۴/۲۳

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دهم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۴، صص ۲۰۱-۱۷۱

اثرگذار و نوظهوری دانست که به‌عنوان ابزار پیوند و یا انزوای کشورها با اقتصاد جهانی، توسط قدرت‌های بزرگ به‌کار گرفته می‌شود. برای مثال، طرح‌هایی که در زمینه فرایند تحریم اقتصادی ایران تصویب می‌شود، تحت تأثیر عوامل متنوعی از جمله سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت است. درباره روند و چگونگی محدودسازی قابلیت‌های راهبردی ایران توسط آمریکا، اتحادیه اروپا و سایر کشورهای صنعتی، رویکردهای مختلفی ارائه شده است. در چنین شرایطی، محدودیت‌های راهبردی آمریکا علیه کشورهای منطقه و نظام بین‌الملل عموماً براساس نیازهای اقتصاد جهانی تنظیم شده است. چنین ضرورت‌هایی همواره عامل اصلی تصمیم‌گیری سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت از سوی کشورهای صنعتی در برخورد با بازیگران منطقه‌ای از جمله ایران است.

این مقاله از نظر روش‌شناسی در زمره تحقیقات کیفی توصیفی است که در آن سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت به‌عنوان متغیر مستقل و نوسانات قیمت نفت و تحریم‌های اقتصادی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان متغیر وابسته مورد بررسی قرار گرفته است.

محور اصلی این جستار، پرداختن به این موضوع است که مذاکرات ژنو، مذاکرات وین و همچنین موافقت‌نامه هسته‌ای ایران و گروه ۵+۱ موسوم به «برنامه جامع اقدام مشترک (برجام)» و هرگونه مذاکره و الگوی همکاری جویانه بین‌المللی، تابعی از سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی کشورها در نظام بین‌الملل و به‌ویژه اقتصاد نفت است.

واژگان کلیدی: سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی، تحریم، موافقت‌نامه هسته‌ای، مذاکرات بین‌المللی

مقدمه

سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت در سطح بین‌المللی به گونه‌ای است که سیاست‌های راهبردی و اقداماتی همانند تحریم، موازنه درآمدهای ناشی از فروش نفت و رشد اقتصادی کشورهای صادرکننده نفت براساس ضرورت‌های نظام جهانی شکل می‌گیرد؛ چنین فرایندی به‌مثابه آن است که قیمت نفت براساس ضرورت‌ها و نشانه‌های اقتصاد جهانی مورد ارزیابی قرار گیرد و این‌گونه نشانه‌ها به این مفهوم است که نفت در زمره کالاهای راهبردی اقتصاد جهانی و همچنین بازار جهانی کالا قرار دارد. سیاست‌گذاری اقتصاد نفتی، آثار خود را در حوزه‌های مختلف اقتصادی به‌جا می‌گذارد.

محور اصلی سیاست‌گذاری اقتصادی نفت را باید براساس راهبردهای اقتصاد جهانی تحلیل کرد که با محوریت آمریکا انجام می‌شود. از آنجاکه آمریکا نیروی متعادل‌کننده نهادهای اقتصاد جهانی است، بنابراین از قابلیت لازم برای هماهنگ‌سازی موضوعات مربوط به نفت، اقتصاد، امنیت و قدرت راهبردی کشورهای منطقه‌ای برخوردار است. به‌عبارت دیگر، کشورهایی که در کنترل اقتصاد جهانی نقشی را به‌عهده دارند، هر اقدام خود را براساس ضرورت‌های راهبردی تنظیم می‌کنند. چنین فرایندی به‌معنای آن است که همواره بین اقتصاد، امنیت و الگوهای کنش راهبردی کشورها رابطه‌ای مستقیم و متقابل وجود دارد.

سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت به فرایندهایی مانند تحریم اقتصادی ایران، قیمت بازار جهانی نفت و همچنین ورود تدریجی عراق به بازار اقتصاد نفتی ارتباط دارد. با توجه به ارتباط ساختاری بین مؤلفه‌های اقتصاد جهانی و ضرورت‌های امنیت بین‌الملل، در این مقاله تلاش می‌شود تا روندهای تأثیرگذار بر اقتصاد نفتی ایران مورد تحلیل قرار گیرد؛ روندی که می‌تواند آثار، نتایج و اهداف خاص خود را

منعکس سازد. مذاکرات هسته‌ای را باید بخشی از سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت دانست. یکی از عواملی که زمینه ایجاد تغییرات سیاسی در روابط بین‌الملل را به وجود آورده، کاهش درآمدهای نفتی ایران بوده است.

هرگونه سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی و بین‌المللی مربوط به نفت، آثار خود را در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی به جا می‌گذارد. در این فرایند، «کشش بازار جهانی» در ارتباط با نفت و تأثیر آن بر امنیت جهانی در زمره مؤلفه‌هایی محسوب می‌شود که بر سیاست راهبردی آمریکا در برخورد با ایران تأثیر داشته است. سیاست‌گذاری تحریم اقتصادی ایران در حوزه انرژی را باید یکی از عوامل مرتبط با اقتصاد و امنیت جهانی در نگرش راهبردی آمریکا و سایر بازیگران مؤثر در اقتصاد جهانی دانست (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۱: ۶۹).

کشورهای هند، کره جنوبی، چین و ژاپن که در زمره مصرف‌کنندگان انرژی می‌باشند، مخالفت خود را با تشدید الگوی تعارض علیه جمهوری اسلامی ایران بیان داشته‌اند. بنابراین موضوع اصلی این پژوهش را باید درک رابطه سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت با موضوعاتی از جمله تحریم اقتصادی و محدودیت راهبردی علیه ایران دانست. این امر براساس معادله انرژی در اقتصاد جهانی انجام می‌گیرد. معادله انرژی همواره رابطه مستقیمی با سایر موضوعات مرتبط با اقتصاد سیاسی بین‌المللی به ویژه اقتصاد سیاسی کشورهای صادرکننده نفت دارد. روندهای جدید در اقتصاد و سیاست جهانی از جمله بحران اوکراین، نقش ایران در نظام بین‌الملل را ارتقاء داده است. در این فرایند، چنانچه صادرات نفت ایران عامل متعادل‌کننده اقتصاد جهانی و بازار جهانی نفت باشد، در آن شرایط امکان گسترش تحریم‌های اقتصادی ایران به میزان قابل توجهی کاهش خواهد یافت.

تحریم اقتصادی و محدودسازی راهبردی ایران، بخشی از سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت و تابعی از نیازهای راهبردی اقتصاد جهانی و امنیت بین‌المللی است. در این مقاله تلاش می‌شود تا رابطه بین شاخص‌های بنیادین سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت که منجر به مذاکرات ایران با کشورهای جهان غرب شد، مورد بررسی قرار گیرد.

این مقاله در پی پاسخ به این پرسش اصلی است که: «سیاست‌گذاری تحریم

اقتصادی ایران براساس چه ضرورت‌های ساختاری و راهبردی انجام گرفته است؟»

۱. ادبیات پژوهش

اقتصاد جهانی تابعی از ضرورت‌های امنیت ملی قدرت‌های بزرگ و نیازهای سیاست بین‌الملل محسوب می‌شود. بسیاری از نظریه‌پردازان روابط و امنیت بین‌الملل تلاش می‌کنند تا موضوع مربوط به راهبرد امنیت انرژی را براساس ضرورت‌های سیاست بین‌الملل تنظیم نمایند. در این مقاله از رهیافت «سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت» تری‌لین کارل استفاده شده است. کارل در زمره نظریه‌پردازان اقتصاد سیاسی نفت بوده و هرگونه بحران، تروریسم، شورشگری و منازعات منطقه‌ای را ناشی از ناکارآمدی دولت نفتی و نیاز نظام جهانی به اقتصاد نفتی می‌داند. تری‌لین کارل تلاش دارد تا رابطه‌ای ساختارمند بین اقتصاد، سیاست و امنیت جهانی ایجاد کند. روندهای موجود اقتصاد جهانی معطوف به فرایندی است که براساس آن هر بحران منطقه‌ای می‌تواند بر معادله بازارهای جهانی تأثیرگذار باشد (کارل، ۱۳۹۰: ۱۴).

تسلط نقش نفت و به تبع آن دولت بر اقتصاد و تحمیل شرایط بودجه بر سایر اجزای سیاست‌های اقتصادی مانند سیاست‌های پولی، بازارهای بین‌المللی، تحریم و فشارهای بیرونی، روند رشد مشکلات اقتصادی را تسریع می‌نماید. با توجه به میزان درآمدهای نفتی و برخورداری نامطلوب از این درآمدها، تسلط و نقش نفت و دولت در اقتصاد، بسیار چشمگیرتر می‌شود. در عصر حاضر اقتصاد، پایه تولید ثروت و قدرت کشورها محسوب می‌شود. حتی کشورهایی که از نظر قدرت سیاسی و نظامی ضعیف‌تر هستند، به دنبال قدرت‌یابی در عرصه اقتصاد می‌باشند. این امر مورد توجه جمهوری اسلامی ایران نیز بوده و برای دستیابی به توسعه اقتصادی برنامه‌ریزی‌های فراوانی نموده است، اما همواره تحریم‌های اقتصادی مانعی سخت در برابر دستیابی به این هدف بوده‌اند. همچنین تحریم‌هایی که از سوی آمریکا و اتحادیه اروپا علیه جمهوری اسلامی ایران اعمال شد، بخش وسیعی از اقتصاد کشور را تحت تأثیر قرار داد؛ به گونه‌ای که علاوه بر محدودیت‌های گذشته که در قالب روابط تجاری و محدودیت بر سرمایه‌گذاری خارجی اعمال می‌شد، این بار به منظور فلج کردن اقتصاد

ایران، ممنوعیت‌هایی در روابط مالی-بانکی و صادرات نفت در نظر گرفته شد و تحریم‌های اقتصادی با ایجاد مانع بر سر راه صادرات نفت و ارتباطات پولی و مالی ایران و ناکارآمدی داخلی، منجر به کندی روند توسعه اقتصادی شد.

بی‌شک نفت مهم‌ترین و درعین‌حال سیاسی‌ترین کالای اقتصادی جهان است که همواره در تحولات سیاسی و اجتماعی دولت‌های نفتی نقش قابل‌توجهی را ایفا کرده است (عسکری، ۱۳۸۹: ۱۸۱). به‌طورکلی نفت علت بسیاری از نوسانات سیاسی و اقتصادی ایران و یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های توسعه ناموزون و نامتعادل بوده است. در چند سال اخیر نیز شاهدیم که کشورهای تحریم‌کننده ایران، از نفت و درآمدهای نفتی به‌عنوان اهرمی مؤثر برای اعمال فشار بر اقتصاد ایران استفاده کرده‌اند.

از سوی دیگر طی سالیان گذشته هنگامی که کشور از درآمدهای نفتی بآورد و فراوان و طولانی برخوردار بوده است، اقدامی برای ایجاد مدیریت منظم اقتصادی انجام نداده و حتی برنامه‌ای جامع برای استفاده مناسب از این منبع پایان‌پذیر تدوین نکرده بود. هرچند مقادیری از این درآمد، به‌صورت مثبت برای سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های اقتصادی مصرف شده است، ولی مقداری از آن به‌جای سرمایه‌گذاری در راه‌های ایجاد درآمد و یا از بین بردن تنگناها، در پروژه‌هایی صرف شده که موجب افزایش هزینه‌ها و مصرف شده‌اند (کردزاده کرمانی، ۱۳۸۰: ۵۹) و در نتیجه ورود این سرمایه به کشور، توسعه واقعی به‌همراه نیاورده است. بخش انرژی در اقتصاد ایران از موقعیت راهبردی و منحصربه‌فردی برخوردار است، اما خام‌فروشی و کم‌توجهی به تولید و صادرات فراورده‌های نفت، گاز و پتروشیمی، تولید و صادرات غیرنفتی، مهم‌ترین نقطه آسیب‌پذیری اقتصاد ایران به‌شمار می‌رود (ملکی، ۱۳۸۲: ۱۷۴).

فرایند توسعه اقتصادی نفت‌محور، دارای عواقبی است که در نهایت از ایجاد توسعه اقتصادی متوازن در ایران جلوگیری کرده است. جمهوری اسلامی ایران همواره مشکلات روزمره و موانع اقتصادی خود را با تزریق درآمدهای نفتی برطرف می‌سازد (ناظمی اردکانی، ۱۳۸۴: ۳-۲). این وابستگی موجب شده است که برنامه‌های بلندمدت از مطلوبیت برخوردار نبوده و کاهش قیمت نفت تعادل این برنامه‌ها را به‌هم بزند؛ به همین دلیل اغلب برنامه‌های درازمدت، دستخوش تعدیل و تخفیف می‌شوند.

ایالات متحده می‌داند که ساختار اقتصادی ایران براساس اقتصاد نفت‌پایه

می‌چرخد و با ارز به‌دست‌آمده از فروش نفت، ارز موردنیاز خود را به اقتصاد کشور تزریق می‌کند؛ از این رو تلاش می‌کند تا با کمک اتحادیه اروپا برای تغییر رفتار ایران در برنامه هسته‌ای، منبع درآمد ایران را قطع کرده و شریان اقتصادی کشور را مختل نماید و با تحریم نفتی عملاً ایران را از بخش اعظم درآمد خود محروم کرده و از ورود دلار به ایران جلوگیری کند.

در ایران با کاهش درآمدهای ناشی از تحریم نفت و مشکلات ناشی از تأمین ارز برای منابع و کالاهای سرمایه‌ای، تأسیسات تولیدی و زیربنایی مانند صنایع خودروسازی، در معرض ورشکستگی قرار گرفتند (غلامی، ۱۳۹۰). باید اذعان داشت که اگر نفت را از اقتصاد ملی حذف کنیم، تمام ارکان حیات اقتصادی، اجتماعی و حتی سیاسی ما به‌شدت تحت تأثیر قرار می‌گیرند. تزریق سرمایه به بخش صنعت، واردات کالاهای اساسی، تأمین و دستیابی به فناوری‌های نوین صنعتی و نظامی و تأمین انرژی داخلی به درآمدهای نفتی وابسته است. به‌عبارت‌صریح‌تر، امنیت اقتصادی، امنیت اجتماعی و حتی از دیدگاهی فراتر، امنیت و ثبات سیاسی کشور تحت تأثیر درآمدهای نفتی است و هرگونه نقصان و اختلالی ناشی از ناکارآمدی دولت نفتی می‌باشد؛ سرانجام اینکه شالوده و زیرساخت ساختار اقتصاد ایران، یعنی نفت، چالش‌های مهمی فراروی کشور قرار داده و خواهد داد. نفتی که در حال حاضر با همه عقب‌ماندگی‌ها، ضعف‌ها و کاستی‌های مالی، فنی و مدیریتی، بخشی از اقتصاد کشور را تغذیه و اداره کرده است، در صورتی که به سطح بلوغ واقعی و پیشرفت برسد، نه‌تنها عامل آسیب‌پذیری اقتصاد کشور نیست، بلکه به عامل قدرت و توسعه و توانمندی کشور تبدیل می‌شود. البته زمانی این امر محقق می‌شود که از قیدوبند سیاسی و نهاد دولت آزاد شود و در یک چارچوب اقتصادی و منطقی گام در مسیر استقلال مالی و شکوفایی فنی و مدیریتی بگذارد. تحقق این شرایط است که اقتصاد کشور و صنعت نفت را از آسیب‌پذیری دور می‌کند.

۲. زمینه‌های تاریخی تحول در سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت

سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی به‌عنوان موضوعی راهبردی مورد توجه قرار می‌گیرد. ایران در روند اقتصاد جهانی در برابر سیاست‌های عمومی ایالات‌متحده در برنامه

هسته‌ای، موشکی، سیاست‌های منطقه‌ای و اجتماعی مقاومت کرده و شکل متفاوتی از الگوهای سیاسی را منعکس می‌سازد. در چنین فرایندی، رابطه ساختارمند بین مؤلفه‌های اقتصاد سیاسی و الگوهای امنیتی آمریکا در حوزه‌های مختلف جغرافیایی مشاهده می‌شود. اقتصاد سیاسی و ضرورت‌های راهبردی ایالات متحده به‌عنوان محوریت اقتصاد و امنیت جهانی تحت تأثیر نیروهای اجتماعی، منابع تولیدی و الگوی مدیریت بحران‌های منطقه‌ای قرار گرفته است (شافریتز و بریک، ۱۳۹۰: ۱۵۵).

هرگونه تحول در قیمت‌گذاری و سیاست‌گذاری نفت در اقتصاد جهانی می‌تواند بر موضوعات راهبردی اثرگذار باشد. این مقاله تأثیر و پیامدهای قیمت نفت، بازار جهانی کالاهای مصرفی و همچنین موضوعات دیگری از جمله بحران مالی اقتصاد آمریکا را بر نتایج حاصل از تحریم راهبردی آمریکا تحلیل و بررسی می‌کند. امروزه اقتصادهای ملی به میزان زیادی به‌هم‌وابسته و درهم‌تنیده شده‌اند و موضوعات اقتصادی با ضرورت‌های راهبردی کشورهای مختلف از جمله قدرت‌های بزرگ، رابطه ارگانیک پیدا کرده است (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۲۴۵).

سیاست‌گذاری اقتصادی نفت را باید از عوامل و نشانه‌هایی دانست که اقتصاد جهانی، منطقه‌ای و اقتصاد سیاسی کشورها را تحت تأثیر قرار داده است. هرچه درهم‌تنیدگی و وابستگی اقتصادها به یکدیگر بیشتر باشد، به همان نسبت نیز تأثیرپذیری‌شان از یکدیگر بیشتر خواهد شد؛ به‌عبارت‌دیگر، تنیدگی اقتصادها در یکدیگر با تأثیرپذیری‌شان رابطه مستقیم دارد. در چنین شرایطی، اگر تأثیرگذاری اقتصادی در حوزه کالاهایی مانند نفت باشد، نشانه‌هایی از اثربخشی اقتصاد جهانی در موضوعات راهبردی را منعکس می‌سازد. بنابراین کاربرد الگوهای امنیتی قدرت‌های بزرگ و بازیگران مؤثر در سیاست جهانی را باید براساس تأثیر هر اقدام نظامی و جایگاه آن در سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت در نظام جهانی تحلیل نمود (Amuzegar, 1983: 33).

نفت یکی از کالاهای مؤثر در فرایند سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی محسوب می‌شود. هرگاه یکی از موضوعات بنیادین در اقتصاد جهانی ارتباط مستقیم و مؤثری با نیازهای راهبردی کشورهای منطقه‌ای پیدا کند، سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی

تحت تأثیر مؤلفه‌های اقتصاد جهانی قرار می‌گیرد. بروز بحران مالی در اقتصاد آمریکا در سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۰۷ سبب شد که آثار بحران مالی اقتصاد آمریکا به سایر حوزه‌های جغرافیایی منتقل شود و سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی آمریکا در این دوران معطوف به مدیریت بحران شد.

از سال ۲۰۰۹ به بعد تهدیدهای نظامی آمریکا علیه ایران کاهش یافت، تحریم اقتصادی ایالات متحده به کشورهای اروپایی علیه ایران گسترش یافت و روند سیاست تغییر در آمریکا مورد توجه گروه‌های اجتماعی و کارگزاران راهبردی قرار گرفت. آثار چنین فرایندی را می‌توان در اقتصاد سیاسی نفت مشاهده کرد. کشورهای اروپایی متناسب با میزان پیوند خود با اقتصاد آمریکا تحت تأثیر بحران مالی قرار گرفتند و بازتاب بحران مالی در سیاست‌گذاری امنیتی و راهبردی آمریکا قابل مشاهده است.

ضرورت‌های سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت در الگوهای راهبردی ایالات متحده ایجاب می‌کرد که قراردادهای نظامی و امنیتی آمریکا با عراق تصویب شود. نیروهای نظامی ایالات متحده به صورت تدریجی خاک عراق را ترک کردند. اگرچه باراک اوباما در سال ۲۰۱۰ تلاش کرد تا طیف گسترده‌تری از نیروهای نظامی جدید را برای مدیریت بحران به افغانستان اعزام کند، اما چنین اقدامی آثار خود را بر اقتصاد کشورهای اروپایی به جا گذاشت. بازگشت نفت عراق به اقتصاد سیاسی بین‌المللی در سال ۲۰۰۹ زمینه‌های افزایش تحریم‌های اقتصادی علیه ایران را به وجود آورد.

نشانه‌هایی از کنترل نظام مالی جهانی، موازنه صادرات نفت منطقه‌ای خلیج فارس و توازن در میزان تولید، صادرات، واردات و مصرف نفت، شاخص‌های اقتصاد سیاسی آمریکا را شکل می‌دهند. یکی دیگر از مؤلفه‌هایی که بر سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت مؤثر بود را باید بحران مالی ایالات متحده در سال ۲۰۰۷ دانست. چنین نشانه‌هایی منجر به تعدیل الگوهای مداخله‌گرایی در سیاست‌گذاری اقتصاد نفتی شده است.

واقعیت‌های اقتصاد جهانی در روند سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت بیانگر آن است که هرگونه بحران امنیتی و یا رکود در بازارهای جهانی می‌تواند به سایر

حوزه‌های اقتصاد ملی، اقتصاد جهانی و الگوهای کنش راهبردی قدرت‌های بزرگ انتقال یابد. واقعیت‌های اقتصاد سیاسی نفت بیانگر آن است که هر بازیگری می‌تواند در سازوکارهای کنش بین‌المللی نقش آفرین باشد. روندهای تاریخی ۲۰۰۷ به بعد که تحت تأثیر رکود اقتصاد آمریکا و اقتصاد جهانی قرار گرفته، زمینه‌های تغییر در سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت را به وجود آورده است (Attiga, 1981b: 15).

افزایش نقش کشورهایی که دارای اقتصاد سیاسی نفتی هستند مشروط به موازنه‌های اقتصاد سیاسی در سطح بین‌المللی است. سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت در سه سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی انجام می‌گیرد که هر یک از سطوح یادشده با یکدیگر ارتباط ارگانیک داشته و بر شکل‌بندی اقتصاد سیاسی دیگری تأثیرگذار است. مدل تری‌لین کارل، درباره سیاست‌گذاری اقتصاد نفتی در این قالب تنظیم شده است که:

«اقتصاد کشورهای صادرکننده نفت و دولت‌های نفتی بیانگر شکل افراطی اقتصادهای وابسته به منابع طبیعی است. این افراطی‌گری به‌ویژه در وابستگی بسیار بالای اقتصاد به یک منبع واحد به‌نام درآمد نفت بازتاب پیدا می‌کند. معمای فراوانی، پدیده‌ای است که نشان می‌دهد ثروت منابع طبیعی در مرحله نخست باعث رشد اقتصادی می‌شود؛ ولی این فرایند در درازمدت کاهش می‌یابد. کشورهای نفتی معدودی پیدا می‌شوند که رشد اقتصادی آنها بالاتر از میانگین کشورهای فاقد منابع طبیعی در اقتصاد جهانی است» (کارل، ۱۳۹۰: ۱۲).

سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت تابعی از ضرورت‌های نظام سرمایه‌داری و اقتصاد جهانی است. چنین واقعیتی در کشورهای تولیدکننده نفت نیز به‌گونه‌ای سازمان‌دهی شده است که ساختار اقتصادی و اجتماعی آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اقتصاد نفتی، ساختار فرهنگی، اجتماعی و راهبردی کشورهای مختلف را تحت تأثیر قرار می‌دهد. سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی در کشورهای تولیدکننده نفت تابعی از درآمد ناشی از فروش منابع طبیعی است؛ به همین دلیل است که ساختار اجتماعی و اقتصادی چنین کشورهایی با دگرگونی روبه‌رو می‌شود (وحید، ۱۳۸۳: ۱۷۲).

سیاست‌گذاری اقتصاد نفتی در شرایطی قابل‌درک است که واقعیت‌های دولت نفتی شناخته شود. کارل بر این اعتقاد است که نهادهای ضعیف و بخش عمومی

ناکارآمد، اصلی‌ترین ویژگی‌های چنین کشورهایی است. واقعیت‌های سیاسی و راهبردی کشورهای خاورمیانه نشان می‌دهد که اقتصاد نفتی با ورود سیل آسای درآمدهای نفتی به اقتصاد کشورهای صادرکننده نفت انجام گرفته است. در این فرایند، اقتدار نهادهای قانونی در دولت‌های نفتی کاهش می‌یابد. وابستگی به نفت، دولت‌های نفتی را به سمت تمرکزگرایی شدید به قدرت سیاسی، نظام اداری آشفته و نامنسجم هدایت می‌کند (کارل، ۱۳۹۰: ۱۳).

تحریم ایران از سوی نهادهای سیاسی و اقتصادی بین‌المللی با هدف زمینه‌سازی برای کاهش درآمدهای اقتصاد نفتی انجام پذیرفت. چنین شاخص‌هایی آثار خود را بر جهت‌گیری سیاسی، ثبات و امنیت راهبردی به‌جا می‌گذارد. در سال‌های ۱۳۸۹-۱۳۹۱ برخی از کارگزاران اجرایی و مسائل سیاسی و اقتصادی ایران بر این باور بودند که اقتصاد ایران، به دلیل تعامل اندک آن با دیگر اقتصادها به ویژه اقتصاد کشورهای صنعتی غرب در شرایط بحران اقتصادی با آسیب‌پذیری کمتری روبه‌رو می‌شود. براساس چنین رویکردی ضریب اثربخشی موضوعات امنیتی بر اقتصاد ایران در شرایط بحرانی نیز محدود خواهد بود (Attiga, 1981a: 34).

گروه دیگری از تحلیل‌گران، اقتصاددانان و کارگزاران اجرایی کشور نظر کاملاً متفاوتی داشتند. این گروه از کارگزاران اجرایی و مقامات حکومتی بر این اعتقاد بودند که تحریم‌های اقتصادی اعمال‌شده علیه ایران آثار فراگیری بر مؤلفه‌های راهبردی و اقتصادی جمهوری اسلامی خواهد داشت. براساس چنین نگرشی، هرگونه سیاست‌گذاری اقتصادی نفتی در قالب تحریم‌های اقتصادی می‌تواند پیامدهای بسیار شدید و شکننده‌ای بر اقتصاد ایران داشته باشد. آمریکا و اتحادیه اروپا در دوران بحران شبه‌جزیره کریمه در قالب منازعات روسیه و اوکراین از راهبرد تحریم اقتصادی بهره گرفتند؛ راهبردی که مشابه الگوی رفتاری آنان در برخورد با ایران بوده است. واقعیت‌های سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفتی بیانگر آن است که نه تنها بحران اقتصاد جهانی دارای آثار و پیامدهایی بر اقتصاد سیاسی ایران است، بلکه این موضوع می‌تواند بر شاخص‌های امنیتی ایران نیز تأثیرگذار باشد. در فرایند سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت، موضوعات اقتصادی از قانون ظروف مرتبطه پیروی می‌کند. به‌گونه‌ای که در این رویکرد هرگونه تغییر در معادله قدرت، بر حوزه‌های جغرافیایی و شکل‌بندی‌های

اقتصاد سیاسی سایر کشورها تأثیر خواهد داشت (Joffe, 2007: 9).

براساس چنین نگرشی، هرگونه تحول در اقتصاد جهانی، بر شکل‌بندی‌های سیاسی کشورهایی که دارای اقتصاد نفتی هستند، اثرگذار خواهد بود. در چنین فرایندی با افزایش فشارهای اقتصادی علیه جمهوری اسلامی ایران در حوزه‌های سیاست جهانی، آسیب‌پذیری‌های اقتصاد ایران نیز افزایش خواهد یافت. اعمال تحریم‌های اقتصادی نه تنها در ارتباط با موضوعات راهبردی و امنیتی مؤثر است، بلکه در مورد موضوعات مرتبط با صادرات غیرنفتی، تولیدات پتروشیمی، صادرات معدنی و خشکبار نیز اثربخش خواهد بود (دین، ۱۳۸۸: ۱۲۵).

اگر راهبرد امنیتی کشورهای صنعتی جهان غرب مبتنی بر شاخص‌های سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفتی باشد، در آن شرایط هرگونه محدودیت راهبردی از جمله تحریم‌های اقتصادی و تحریم نفتی به موازات پدیده‌های دیگری از جمله بحران مالی جهانی، درآمدهای مالیاتی دولت کشورهای صنعتی و همچنین درآمدهای عمومی دولت‌های نفتی مانند ایران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. آثار چنین فرایندی بر اقتصاد سیاسی کشورهای خاورمیانه از محل فروش نفت خام و نیز سود سهام شرکت ملی نفت، هریک به میزان ۴ درصد سالیانه کاهش می‌یابد که این نیز به کاهش کل درآمدهای دولت می‌انجامد.

۳. اقتصاد سیاسی نفت در نگرش راهبردی آمریکا

سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت در تفکر راهبردی آمریکا براساس رویکرد تحلیل سیستمیک انجام می‌گیرد. تحلیل سیستم‌ها برای تشریح توسعه و استفاده از مدل‌های ریاضی به‌مثابه کمکی برای تصمیم‌سازی استفاده می‌شود. نخستین پرسشی که در تحلیل سیستم‌ها و در قالب سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت مطرح می‌شود این است که هر موضوعی در چه سطحی مورد بررسی قرار می‌گیرد؟ سیستم‌ها به‌شکلی پویا و دائمی در حال تغییر هستند و بازیگران مختلفی در هر سیستم به ایفای نقش می‌پردازند. بنابراین، سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت نیز تابعی از شاخص‌های نگرش سیستمیک تلقی می‌شود (شافریتز و بریک، ۱۳۹۰: ۱۲۹).

شاخص‌های تشکیل‌دهنده اقتصاد سیاسی انرژی بیانگر آن است که همواره

موضوع نفت و انرژی از عوامل تأثیرگذار بر اقتصاد جهانی، منطقه‌ای و ملی تلقی می‌شود. امنیت انرژی یکی از شاخص‌های اصلی اقتصاد و سیاست بین‌الملل محسوب می‌شود. فرایند برنامه‌ریزی بازیگران مسلط در نظام جهانی به‌گونه‌ای شکل گرفته است که به‌موجب آن، امنیت انرژی از قابلیت لازم برای اثربخشی بر نحوه رفتار سیاسی و اقتصادی کشورها به‌ویژه قدرت‌های بزرگ برخوردار است. آنچه در قالب تحریم اقتصادی ایران مطرح می‌شود را می‌توان به‌عنوان بخشی از نگرش سیستمیک به اقتصاد سیاسی نفت دانست. ضرورت کنترل منابع ایجاد می‌کند که چنین بازیگرانی بتوانند از ابزار انرژی برای کنترل سیاست و امنیت بین‌الملل استفاده کنند (Ebinger, 2007: 2).

سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت در نگرش سیستمیک منجر به ارتقاء نقش قدرت‌های بزرگ می‌شود. به‌طورکلی می‌توان اذعان کرد که انرژی، زیرساخت تحرک اقتصادی و راهبردی کشورها و قدرت‌های بزرگ است. به‌عبارت دیگر، تغییر در شکل‌بندی‌های اقتصاد سیاسی تابعی از موضوع انرژی خواهد بود و آثار هرگونه تغییر در قیمت انرژی را می‌توان بر الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ مشاهده کرد. یکی از ویژگی‌های آمریکا را باید اثرگذاری بر اقتصاد و سیاست جهانی از طریق کنترل منابع انرژی به‌ویژه انرژی فسیلی دانست (Pennrose, 1988: 45). چالش تأمین انرژی برای تأمین نیازهای اقتصادی و راهبردی کشورها از این نظر اهمیت دارد که این موضوع می‌تواند تضمین لازم برای تحویل مطمئن نفت وارداتی را برای بسیاری از دولت‌ها فراهم سازد. در این فرایند نیاز کشورهایی همانند ایالات متحده برای تأمین انرژی به‌گونه‌ای فزاینده افزایش می‌یابد. افزایش انتظارات راهبردی شرکت‌های چندملیتی در هرگونه تصمیم‌گیری اقتصادی درباره نفت نقش مؤثری ایفا می‌کند. در شرایط موجود مراکز صنعتی و خدماتی آمریکا، هر روز تقریباً یک‌چهارم عرضه کل انرژی موجود جهان، معادل ۶/۴ میلیون تن نفت را مصرف می‌کنند. این روند به‌گونه مرحله‌ای افزایش پیدا کرده و به رشد خود ادامه می‌دهد (BP, 2006: 40).

ایران در اقتصاد سیاسی بین‌المللی به‌ویژه در فرایند سیاست‌گذاری اقتصادی نفت، نقش مؤثری در نظام جهانی ایفا می‌کند. جایگاه‌یابی ایران در نظام جهانی تابعی از موقعیت‌های ژئوپلیتیکی و اقتصاد سیاسی نفت است. اگر کشورهای خاورمیانه از قابلیت راهبردی مؤثری برخوردار باشند، آن‌گاه سیاست انرژی بدون ضرورت‌های

راهبردی شکل نمی‌گیرد. امنیت انرژی در اقتصاد سیاسی بین‌المللی به مفهوم شرایطی است که اولاً، هیچ‌گونه محدودیتی برای تولید، انتقال و مبادله انرژی در اقتصاد سیاسی بین‌المللی ایجاد نشود. ثانیاً هرگونه فرایند معطوف به قدرت در ادبیات راهبردی کشورهای صنعتی رابطه مستقیمی با اقتصاد و سیاست بین‌الملل ایجاد می‌کند.

در این فرایند، تأثیر افزایش قیمت نفت از سال ۱۹۹۹ بر اقتصاد سیاسی خاورمیانه قابل مشاهده است. افزایش قیمت نفت با تهدیدهای امنیتی، بی‌ثباتی سیاسی و نوسان در سرنوشت کشورهای منطقه خلیج فارس و خاورمیانه رابطه مستقیمی دارد. اگرچه افزایش قیمت نفت، بخشی از سیاست‌های مدیریت عرضه اوپک محسوب می‌شود، اما تأثیر چنین موضوعی را باید در مقیاس اقتصاد جهانی مشاهده کرد. اقتصاد جهانی از طریق کنترل منابع انرژی، ارتباط تنگاتنگی با موضوع سیاست بین‌الملل پیدا می‌کند (Moghtader, 1980: 62).

اقتصاد جهانی در سال‌های ۲۰۰۱-۲۰۰۰ با بحران مرحله‌ای روبه‌رو شده است. چنین بحرانی را باید در زمره بحران‌های سیکلی در اقتصاد و سیاست جهانی دانست. نظریه پردازان اقتصادی بر این اعتقادند که تحول دائمی در فناوری تولید کالاهای خدماتی و مصرفی، منجر به ایجاد سیکل‌های مرحله‌ای بحران، رونق و عادی‌سازی فرایندهای اقتصادی می‌شود. کشوری که بتواند سیکل‌های بحران را کنترل کند، نیازمند متعادل‌سازی تولید و مصرف انرژی در مقیاس جهانی خواهد بود.

براساس چنین نگرشی، اگر قیمت نفت در مقیاس زمانی اواسط سال ۲۰۰۱ ثابت باقی می‌ماند، نرخ رشد تولید ناخالص داخلی جهان، ۵ درصد بالاتر از قیمت نفت خام در مارس ۲۰۰۴ می‌شد. این امر به مفهوم آن است که هرگونه بحران منطقه‌ای می‌تواند آثار خود را در حوزه‌های اقتصادی و راهبردی به‌جا گذارد. بنابراین افزایش ۵ درصدی، قیمت نفت را به میزان ۱۰ دلار در هر بشکه افزایش می‌دهد. براساس چنین رویکردی می‌توان موضوعات مربوط به بحران اقتصادی آمریکا در سال ۲۰۰۷ را نیز مورد توجه قرار داد (رئیس‌طوسی و موسوی، ۱۳۸۴: ۵۶).

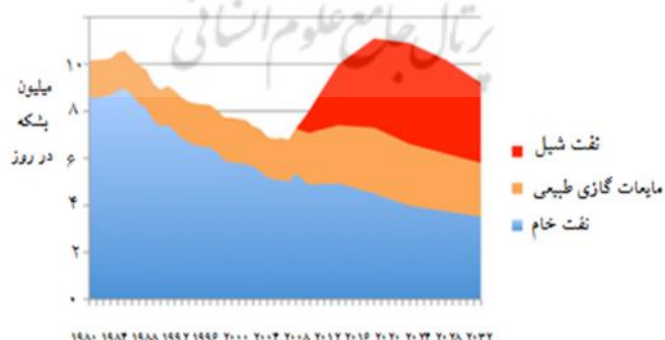
بسیاری از سایت‌های آمریکایی به این موضوع پرداختند که اشغال نظامی عراق صرفاً پیامدهای امنیتی نداشته است، بلکه باید آثار آن را در ارتباط با قیمت نفت نیز مورد توجه قرار داد. یکی از دلایل افزایش قیمت نفت از سال ۲۰۰۴ به بعد را باید

جنگ آمریکا در عراق دانست. این جنگ در کوتاه‌مدت تأثیر محدودی بر اقتصاد جهانی داشت. به عبارت دیگر، هرگونه تحول در شکل‌بندی‌های سیاسی و امنیتی می‌تواند آثار خود را در اقتصاد جهانی نفت به‌جا گذارد. برخی از نظریه‌پردازان اعتقاد دارند که اشغال نظامی عراق، ضربه سختی بر ایالات متحده آمریکا و به تبع آن اقتصاد جهانی وارد کرده و بیش از پیش نرخ برابری دلار را با نوسان مواجه ساخته است (Bivens, 2006: 1).

تحریم اقتصادی ایران بخشی از سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت در سیاست جهانی و الگوهای رفتاری آمریکا است. رابطه متقابل اقتصاد جهانی و سیاست جهانی را باید به‌عنوان بخشی از نیازهای راهبردی نخبگان و نهادهایی دانست که تلاش دارند تا زمینه‌های لازم برای مهندسی قیمت نفت و یا مهندسی سیاست جهانی و منطقه‌ای را ایجاد کنند. پیوند مؤلفه‌های اقتصادی با سیاست جهانی بیانگر آن است که شرایط بازار بی‌ثبات‌تر از حدی است که تحولات سیاسی بدون توجه به آثار و عواقب اقتصادی آن انجام پذیرد (Elfeituri, 1987: 18).

در چنین شرایطی این پرسش مطرح می‌شود که موضوع قدرت و امنیت در سیاست جهانی با توجه به ضرورت‌های سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت براساس چه معادله‌ای شکل می‌گیرد؟ تحلیل واقعی از چنین فرایندی را می‌توان در نمودار شماره (۱) مشاهده کرد. در این نمودار مشخص می‌شود که میزان تولید انرژی آمریکا در اقتصاد جهانی کاهش یافته است؛ بنابراین هرگونه سیاست‌گذاری راهبردی در قالب موضوعات انرژی تنظیم می‌شود.

نمودار شماره (۱). روند کاهش تولید نفت آمریکا در مقیاس جهانی (پیش‌بینی آژانس بین‌المللی انرژی از تولید نفت آمریکا)



نمودار شماره (۱) بیانگر فرایندی است که با اقتصاد سیاسی نفت پیوند یافته است. نقش آمریکا در رهبری اقتصاد جهانی ایجاب می‌کند که این کشور بتواند نقش مؤثری در کنترل و موازنه تولید، مصرف، واردات و صادرات انرژی ایفا کند. عملکرد اقتصاد صنعتی آمریکا معطوف به فرایندی است که نیازمند منابع خام بیشتری می‌باشد تا نیازهای مربوط به صنایع خدماتی آن کشور را تأمین کند. ریچارد لوگار، سناتور ایالت ایندیانا در نوامبر ۲۰۰۵ گفت «نفت صرفاً کالایی در کنار سایر کالاها نیست، بلکه در اقتصاد و سبک زندگی آمریکایی جایگاهی مهم و بی‌مانند دارد. چنین نگرشی در بین برخی دیگر از کارگزاران اجرایی و نمایندگان کنگره آمریکا نیز وجود دارد» (ویلیامز، ۱۳۹۰: ۳۲۵).

ارزیابی روندهای اقتصادی در آمریکا نشان می‌دهد که نیاز ایالات متحده به منابع انرژی به‌ویژه نفت خام به‌گونه قابل‌توجهی در حال افزایش است. نمودار شماره (۱) بیانگر آن است که تولید منابع انرژی آمریکا به‌گونه مشهودی در حال کاهش است. برخی از نظریه‌پردازان بر این اعتقادند که اگرچه تولید انرژی آمریکا در سال‌های دهه ۱۹۸۰ حدود ۸ میلیون بشکه در روز بوده است، چنین روندی ماهیت نزولی داشته و در دهه سوم قرن ۲۱ به حدود ۴ میلیون بشکه در روز می‌رسد. در سال‌های آینده نیاز آمریکا به نفت خاورمیانه افزایش پیدا کرده و هرگونه سیاست راهبردی ایالات متحده در برخورد با جمهوری اسلامی ایران تابعی از ضرورت‌های اقتصاد جهانی تلقی می‌شود.

از آنجاکه هرگونه سیاست‌گذاری در اقتصاد سیاسی نفت تابعی از ضرورت‌های راهبردی و بین‌المللی است، چنین نشانه‌هایی را باید زیربنای اقتصاد جهانی سرمایه‌داری دانست. به موازات کاهش تولیدات نفت ایالات متحده، زمینه برای افزایش قیمت نفت در مقیاس جهانی نیز به وجود آمده است. درآمد نفتی ایران از سال ۲۰۰۴ به بعد رشد افزایشی داشته است. بسیاری از پژوهشگران در مطالعات خود به این جمع‌بندی رسیده‌اند که درآمد دولت ایران از صادرات نفت طی سال‌های ۲۰۱۲-۲۰۰۵ بیشتر از درآمد اقتصادی ایران در طول تاریخ صادرات نفتی بوده است (BP, 2006: 9).

در چنین شرایطی، هزینه‌های اقتصادی دولت به‌گونه‌ای تدریجی افزایش یافت.

تجربه تاریخی نشان می‌دهد که هرگاه هزینه‌های امور عمومی دولت‌های صادرکننده نفت همانند ایران افزایش یابد، در مرحله بعدی با مخاطرات ناشی از رکود و افزایش وابستگی به فروش نفت روبه‌رو می‌شود. یکی از دلایل اثربخشی تحریم‌های اقتصادی را می‌توان افزایش هزینه‌های عمومی دولت در ایران دانست. چنین رویکردی نخستین بار از سوی تری‌لین کارل ارائه شده است. کارل معتقد است، بر سر راه تغییر در مسیرهای توسعه، موانع بلندمدتی وجود دارد. وابستگی به منافع ناشی از اقتصاد سیاسی نفت از این نظر پرمخاطره است که ایجادکننده اینرسی بوده و دولت‌ها را در وضعیت محافظه‌کاری قرار می‌دهد (کارل، ۱۳۹۰: ۴۰).

تغییر در قیمت جهانی انرژی را باید بخشی از سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت محسوب کرد. در نمودار شماره (۲) می‌توان روند تاریخی نوسانات قیمت نفت را مشاهده کرد. در این روند، ساختار اقتصاد سیاسی کشورهای همانند ایران براساس شکل‌بندی‌های اقتصاد جهانی تعریف می‌شود. بنابراین، نوسانات قیمت انرژی در سطح جهانی زمینه تصمیم‌گیری برای بازگرداندن ایران به بازار جهانی را فراهم می‌کند.

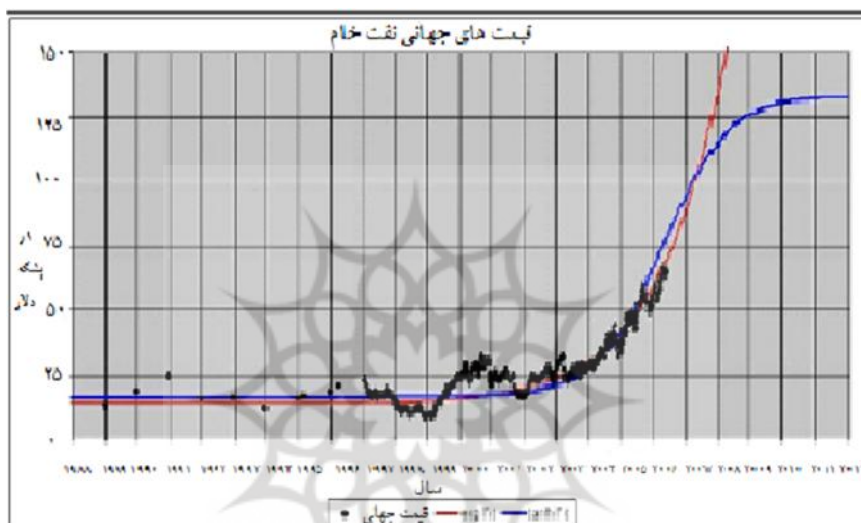
نمودار شماره (۲). فرایند تغییرات قیمت انرژی در مقیاس جهانی (تخمین‌های آژانس بین‌المللی انرژی از قیمت‌های جهانی نفت)



در نمودار شماره (۳) روند افزایش قیمت نفت در اقتصاد جهانی مشاهده می‌شود.

در این فرایند، می‌توان نشانه‌هایی را ملاحظه کرد که در اقتصاد سیاسی نفت تأثیرگذار هستند. در چنین فرایندی تولید نفت در ایالات متحده با کاهش جدی (از ۹/۶ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۷۰ به ۶/۱ میلیون بشکه در سال ۱۹۹۶) مواجه شده است. این امر نشان می‌دهد که آمریکا در سال ۱۹۷۰، حدود ۲۰ درصد تولید نفت جهان را در اختیار داشته است.

نمودار شماره (۳). روند افزایش قیمت نفت خام سبک و سنگین در مقیاس جهانی



در سال ۱۹۹۶ آمریکا صرفاً ۱۰ درصد تولید جهانی نفت را به خود اختصاص داده است. هرگونه نوسان در تولید و توزیع کالاهای اقتصادی، تابعی از سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت است. واقعیت‌های اقتصاد سیاسی بین‌المللی نشان می‌دهد که هرگونه تغییر در مصرف انرژی بر فرایند قیمت‌گذاری تأثیر می‌گذارد. تولید نفت آمریکا در سال ۲۰۰۱ به ۵/۸ میلیون بشکه کاهش پیدا کرده که این امر بیانگر وابستگی ۶۰ درصدی آمریکا به واردات نفت است و با کاهش تولید نفت، در چنین فرایندی وابستگی آمریکا به این محصول استراتژیک به‌گونه قابل‌توجهی افزایش یافته است. تقریباً ۶۰ درصد از واردات نفتی آمریکا از طریق کانادا، مکزیک، ونزوئلا و ۲۰ درصد از عربستان سعودی و کشورهای حوزه خلیج فارس تأمین می‌شود» (کوهن، ۱۳۸۷: ۲۲۱).

مؤلفه دیگری که در سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت مورد بررسی قرار

می‌گیرد را می‌توان موضوع تورم جهانی دانست. کشورهای صنعتی غرب نسبت به مقیاس تورم به شدت حساس می‌باشند. آنان تمایل چندانی به درک ضرورت‌های سیاست امنیتی آمریکا بدون توجه به شکل‌بندی‌های اقتصاد جهانی ندارند. کشورهای اروپایی در دوران‌های مختلف تاریخی با نشانه‌هایی از تهدید اقتصادی با ریشه امنیتی همانند بحران اقتصادی اسپانیا، پرتغال و اتریش روبه‌رو بوده‌اند. مخالفت کشورهای اروپایی با حمله نظامی علیه ایران تحت تأثیر پیامدهای اقتصادی نامنی در منطقه خلیج فارس بوده است. هرگونه سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت را باید براساس چنین نشانه‌هایی تبیین کرد.

۳. تأثیر مؤلفه‌های راهبردی آمریکا در سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت

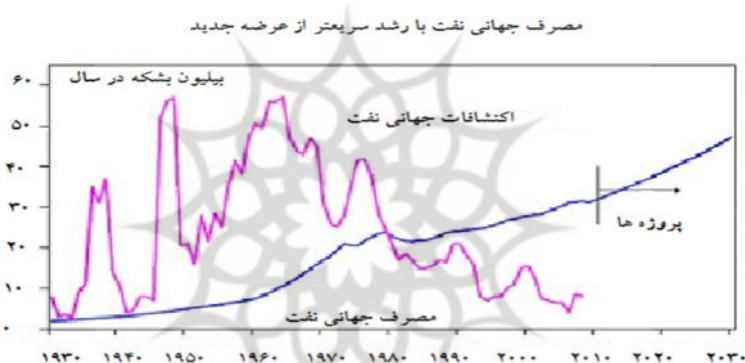
در این مقاله، موضوع تحریم‌های اقتصادی ایران و همچنین فرایند مربوط به مذاکرات هسته‌ای براساس نشانه‌هایی از سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت بررسی می‌شود. مؤلفه‌های راهبردی در این فآیند، نقش محوری و تعیین‌کننده‌ای دارند. جغرافیای انرژی فرصت مناسب اقتصادی را پیش‌روی ایران قرار داده است. کشوری مانند ایران نه تنها به لحاظ جغرافیای سیاسی از جایگاه ویژه‌ای برای توسعه ارتباطات بین‌قاره‌ای برخوردار است، بلکه از قابلیت‌هایی برای اکتشاف، استخراج و انتقال نفت نیز بهره می‌گیرد. ایران ۱۰/۳ درصد ذخایر اثبات‌شده نفت خام جهان و ۱۵/۸ درصد ذخایر اثبات‌شده گاز طبیعی جهان را در اختیار دارد. تهدید امنیتی علیه جمهوری اسلامی ایران را نمی‌توان بدون توجه به معادله انرژی در اقتصاد جهانی در نظر گرفت (BP, 2010: 6).

به هم پیوستگی اقتصاد جهانی منجر به افزایش اهمیت منابع نفتی در فرایندهای رشد و رکود اقتصادی می‌شود. هرگاه بحران در مناطق نفت‌خیز گسترش یابد بلافاصله بر قیمت جهانی انرژی تأثیر می‌گذارد و پیامدهایی را در محیط بین‌الملل ایجاد می‌کند. موضوع امنیت از این نظر در برنامه‌ریزی اقتصادی دارای اهمیت است که انرژی حد واسط معادله امنیت و اقتصاد سیاسی بین‌المللی خواهد بود. این امر از یک سو ناشی از ابهامات ژئوپلیتیکی به ویژه در منطقه خاورمیانه است و از سوی دیگر به دلیل وجود بازارهای پرتقاضا مورد توجه قرار می‌گیرد. نوسانات قیمت نفت

تابعی از موضوع امنیت است (فریدمن، ۱۳۸۸: ۲۱۵).

سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت، چگونگی و فرایند اکتشاف و استخراج نفت را کنترل می‌کند. همان‌گونه که در نمودار شماره (۴) مشاهده می‌شود، روند کشف منابع و ذخایر هیدروکربنیک جهان در سال‌های قرن ۲۱ به‌گونه قابل‌توجهی کاهش یافته است. به عبارت دیگر، می‌توان فرایندی را مورد ملاحظه قرار داد که نیاز کشورهای صنعتی غرب به منابع اقتصادی موجود جهان افزایش پیدا کند. صرفاً در چنین شرایطی است که سازوکارهای جدیدی از کنش راهبردی با اهداف اقتصادی سازمان‌دهی خواهد شد.

نمودار شماره (۴). فرایند نزولی کشف منابع نفتی جدید در مقیاس بازار تقاضا و مصرف جهانی



Source: www.aspo-ireland.org. IMF.AMP Capital

برنامه‌ریزان دفاعی و راهبردی آمریکا در مطالعات خود به این جمع‌بندی رسیده‌اند که باید برای انجام هرگونه تحول اقتصادی به موضوع امنیتی خلیج فارس توجه ویژه شود. این موضوع در اجلاس داورس فوریه ۲۰۱۳ نیز مطرح شد. اگر قیمت نفت تحت تأثیر موضوعات و مؤلفه‌های امنیتی افزایش پیدا کند، در آن شرایط می‌توان زمینه‌های جدیدی از بحران در اقتصاد جهانی را نیز مشاهده کرد. قیمت بالاتر نفت به معنی سطوح بالاتر بیکاری و مشکل کسر بودجه در بسیاری از کشورهای عضو OECD^۱ و سایر کشورهای واردکننده نفت است^(۱).

طبق نتایج بررسی‌های انجام‌شده توسط آژانس بین‌المللی انرژی^۲، هرگونه

1. Organization of Economic Co-operation and Development.

2. International Energy Agency (IEA).

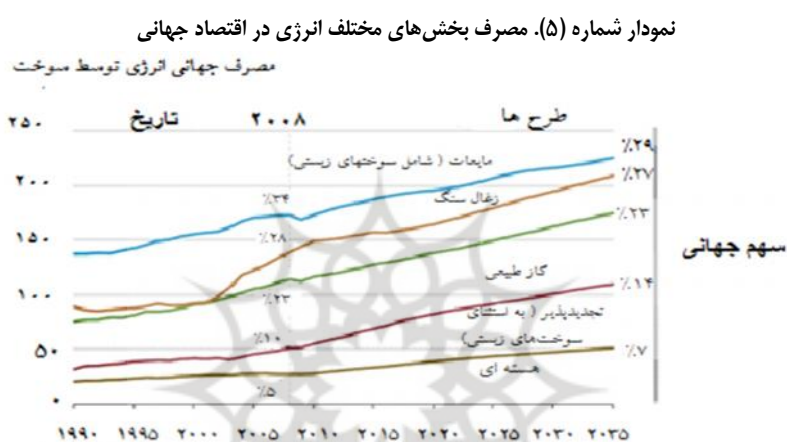
تحول سیاسی و فرایندهای پرمخاطره امنیتی، نتایج اقتصادی و راهبردی متنوعی را ایجاد می‌کند. برخی از مطالعات آژانس بین‌المللی انرژی که با همکاری دپارتمان اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته صنعتی موسوم به OECD انجام شده است، نشان می‌دهد که روندهای تغییر در اقتصاد جهانی بدون توجه به مؤلفه‌های امنیتی تبیین نخواهد شد. در این مورد، دپارتمان پژوهشی صندوق بین‌المللی پول، در مطالعات راهبردی خود به این جمع‌بندی رسید که افزایش ۱۰ دلاری قیمت هر بشکه نفت خام باعث کاهش ۲ درصدی رشد تولید ناخالص داخلی کشورهای عضو OECD خواهد شد.

آمارهای ارائه‌شده از سوی نهادهای اقتصاد بین‌الملل به مفهوم آن است که به هر میزان قیمت نفت با نوسانات بیشتری روبه‌رو شود، شاهد بروز نوساناتی در معادله اقتصاد و سیاست جهانی خواهیم بود. به همین دلیل است که کشورهای اروپایی و همچنین بسیاری از واحدهای سیاسی عضو کشورهای توسعه‌یافته صنعتی موسوم به OECD، مخالف حمله نظامی آمریکا به ایران می‌باشند. چنین نشانه‌هایی از پیوند اقتصاد سیاسی بین‌المللی با شاخص‌های امنیتی، زمینه ایجاد تهدیدهای راهبردی علیه آمریکا برای انجام اقدامات نظامی در برخورد با جمهوری اسلامی ایران را به وجود می‌آورد (BP, 2010: 12).

تجربه نهادهای اقتصادی، راهبردی و امنیتی آمریکا پس از اشغال عراق نشان می‌دهد که در سال اول و دوم پس از اشغال نظامی، میزان افزایش قیمت نفت نسبتاً محدود بوده است. چنین فرایندی، به این معنی است که هرگونه اقدام نظامی نه‌تنها دارای آثار مرحله‌ای سریع در مورد قیمت نفت در اقتصاد جهانی می‌باشد، بلکه پیامدهای آن را می‌توان بر فضای کلی اقتصاد سیاست جهانی نیز مشاهده کرد. اشغال نظامی عراق در سال ۲۰۰۳ موجب افزایش تورم در اقتصاد ملی آمریکا و همچنین اقتصاد کشورهای صنعتی غرب شده است. در سال‌های دهه ۱۹۹۰ به بعد شاهد افزایش مصرف انرژی هسته‌ای و سایر گزینه‌های انرژی در اقتصاد جهانی می‌باشیم (مهدیان و فخری، ۱۳۹۱: ۵۴).

بخش دیگری از سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت مربوط میزان مصرف سایر حامل‌های انرژی در اقتصاد جهانی است. به‌رغم چنین فرایندی بیش از ۷۹ درصد از

مصرف جهانی انرژی، مربوط به ذخایر هیدروکربنیک مانند نفت، گاز و زغال‌سنگ است. در نمودار شماره (۵) می‌توان روندی را مشاهده کرد که نشان می‌دهد میزان مصرف نفت خام، زغال‌سنگ، گاز طبیعی و همچنین کالاهای حاصل از پالایش نفت به‌گونه قابل توجهی افزایش یافته است. در چنین شرایطی است که سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت باید معطوف به حفظ حداقلی بازارهای نفتی باشد.



Source: EIA, International Energy Agency Outlook 2011

سیاست نظامی و راهبردی آمریکا توسط بخش قابل توجهی از رسانه‌ها و مراکز مطالعاتی در ایالات متحده در دوران پس از اشغال عراق، مورد انتقادهای گوناگونی قرار گرفتند. گروه‌های منتقد بر این اعتقاد بودند که اقدامات نظامی آثار خود را در فضای اجتماعی و اقتصادی آمریکا به‌جا می‌گذارد. نتایج حاصل از جنگ آمریکا در عراق را می‌توان در بحران اقتصادی ۲۰۰۷ مشاهده کرد. روند ایجاد شده نشان می‌دهد که افزایش هزینه‌های راهبردی با نشانه‌هایی از انتقاد گسترده اجتماعی همراه بوده است. بحران در محیط اجتماعی آمریکا نیز در قالب جنبش اشغال‌وال‌استریت شکل گرفته است.

گروه‌های منتقد بر این اعتقاد بودند که اشغال نظامی عراق بدون توجه به ضرورت‌های اقتصاد جهانی از جمله قیمت انرژی انجام گرفته است. در روند اشغال نظامی عراق، تورم ایالات متحده به میزان ۵ درصد رشد کرده و به‌موازات آن

بیکاری نیز افزایش یافته است. روند افزایش قیمت نفت از سال ۲۰۰۵ به بعد را باید تابعی از ضرورت‌های جدید اقتصاد و امنیت آمریکا دانست. در این مقطع زمانی کشورهای عضو سازمان OECD مبلغی برابر با ۲۶۰ میلیارد دلار به واردات نفت اختصاص داده‌اند. این مبلغ ۲۰ درصد بیش از مقدار سال ۲۰۰۱، مصادف با دوران اشغال افغانستان است. تفاوت در هزینه‌های اقتصادی آمریکا را باید ناشی از تفاوت جایگاه عراق و افغانستان در بازار انرژی جهانی دانست (Joffe, 2007: 25).

چنین روندی را می‌توان در مورد اتحادیه اروپا نیز مشاهده کرد. کشورهای حوزه پولی یورو که بسیار بیشتر به نفت وابسته هستند، در روند اشغال نظامی عراق ضرر بیشتری را در اثر افزایش قیمت نفت متحمل شده‌اند. آنان مخالفت خود را با اقدام نظامی آمریکا علیه عراق اعلام کردند، اما ایالات متحده از الگوی یک‌جانبه‌گرایی برای تحقق اهداف راهبردی خود بهره گرفته است. اشغال عراق برای اقتصاد اروپا مخاطرات بیشتری را در مقایسه با رکود تورمی آمریکا در سال ۲۰۰۷ در پی داشته است.

براساس گزارش آژانس اطلاعات انرژی، ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپایی در حدود ۱۷ درصد کل انرژی مصرفی جهان را مصرف می‌کنند که بخش عمده این انرژی مصرفی از راه واردات تأمین می‌شود. نیاز اتحادیه اروپایی به انرژی وارداتی در سال ۲۰۰۹، حدود ۵۰ درصد از کل انرژی مصرفی این قاره بوده است و پیش‌بینی می‌شود به‌جز تغییرات بسیار محدود، این رقم برای کشورهای عضو این اتحادیه به ۶۵ درصد در سال ۲۰۳۰ برسد (Belkin, 2008: 1-2).

آسیب‌پذیری کشورهای منطقه OECD در مقایسه با ایالات متحده به‌گونه‌ای تدریجی از رشد فزاینده‌ای برخوردار است. در این فرایند، کاهش تولید ناخالص داخلی کشورهای اروپایی ۳ درصد بوده است. اگر در بحران‌های آینده زمینه برای شکل‌گیری شرایط مشابهی از اقدامات نظامی علیه ایران ایجاد شود، در آن شرایط اقتصاد کشورهای اروپایی بیش از سال ۲۰۰۷ با رکود تورمی روبه‌رو می‌شود. به‌عبارت دیگر، رکود تورمی انعکاس افزایش قیمت کالاهایی است که منجر به تغییر در موازنه اقتصادی بازار شده و امکان خرید برخی از کالاها را کاهش می‌دهد

(Belkin, 2008: 10).

یکی از دلایل اصلی آسیب‌پذیری کشورهای صنعتی جهان غرب را باید ناشی از محدودیت‌های تکنولوژیک آنان در استفاده از انرژی‌های جایگزین دانست. این کشورها عموماً برنامه مشخصی برای استفاده از انرژی‌های جایگزین نفت یا برنامه‌های خاصی برای صرفه‌جویی و یا ذخیره‌سازی انرژی برای مواقع بحرانی ندارند. به‌طور متوسط این کشورها برای تولید یک کالای مشابه، دوبرابر یک کشور عضو OECD انرژی مصرف می‌کنند. چنین کشورهایی کمتر قادرند بحران‌های مالی ناشی از افزایش قیمت نفت را مدیریت و تحمل کنند (رئیس طوسی و موسوی، ۱۳۸۴: ۵۷).

علاوه‌بر کشورهای صنعتی جهان غرب، بخش دیگری از کشورهای درحال توسعه جهان نیز با اقدام نظامی آمریکا علیه ایران مخالفت می‌کنند که ازجمله می‌توان به کشورهایی چون هند و برزیل اشاره داشت. هریک از کشورهای یادشده در سال‌های بعد از اعمال تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا علیه ایران، حجم مبادلات اقتصادی خود با جمهوری اسلامی را به میزان بسیار محدودی کاهش داده‌اند. در این مورد، هند در سال ۲۰۰۳ به میزان ۱۵ میلیارد (برابر با ۳ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور) نفت وارد کرده است. این رقم ۱۶ درصد بیشتر از قیمت واردات نفت سال ۲۰۰۱ بوده است.

روندهای تغییرپذیری اقتصادی در شرایط شکل‌گیری بحران انرژی، مخاطراتی غیرقابل‌پیش‌بینی را برای کشورهای فرودست در سیاست بین‌الملل نیز به‌وجود می‌آورد. پیش‌بینی می‌شود که افزایش ۱۰ دلاری قیمت نفت، باعث کاهش ۸ درصدی رشد تولید ناخالص داخلی در آسیا و ۱/۶ درصدی در کشورهای فقیر می‌شود. چنین فرایندی میزان بدهی‌های اقتصادی کشورهای حاشیه‌ای در اقتصاد جهانی را افزایش می‌دهد. روندهای عمومی اقتصاد جهانی نشان می‌دهد که گسترش بحران در منطقه‌ای که از آن به «ژئوپلیتیک انرژی»^۱ یاد می‌شود، مخاطرات زیادی را ایجاد می‌کند (مه‌دی‌ان و فخری، ۱۳۹۱: ۵۶).

بحران امنیتی در منطقه آسیای جنوب غربی مخاطراتی را برای اقتصاد و

سیاست جهانی ایجاد می‌کند. امنیت را باید به‌عنوان بخشی از راهبرد ژئوپلیتیکی کشورهای دانست که نیاز آنان به انرژی در حال افزایش است. روندهای بحران‌ساز در اقتصاد جهانی از یک سو مربوط به بازار انرژی است و از سوی دیگر، باید آن را در ارتباط با رشد اقتصاد جهانی مورد ارزیابی قرار داد. براساس گزارش سال ۲۰۰۹ سازمان اطلاعات انرژی، کشورهای صنعتی و در حال توسعه نیاز بیشتری به مصرف گاز طبیعی پیدا کرده‌اند که سبب افزایش دو درصدی مصرف سالیانه گاز خواهد شد و هرگونه بحران امنیتی بر انرژی و محصولات هیدروکربنی تأثیر خواهد داشت (فریدمن، ۱۳۸۸: ۳۴).

افزایش قیمت نفت، توازن تجاری میان کشورها و نرخ مبادله را تغییر می‌دهد. کشورهای که تمام نیاز خود به نفت را از محل واردات تأمین می‌کنند، معمولاً دچار نوعی به‌هم‌ریختگی در تراز پرداخت‌هایشان می‌شوند که بر نرخ مبادله آنها فشار آورده و در نتیجه باعث گران‌تر شدن واردات و ارزان‌تر شدن صادرات آنان می‌شود. چنین روندی زمینه‌های کاهش درآمد ملی کشورهای در حال توسعه را به وجود آورده و به‌گونه غیرمستقیم اقتصاد جهانی را متأثر خواهد کرد (رئیس طوسی و موسوی، ۱۳۸۴: ۵۹).

نتیجه‌گیری

الگوی محدودسازی راهبردی ایران را باید بخشی از سازوکارهای مربوط به سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت در قالب قطعنامه‌های شورای امنیت دانست. قطعنامه‌هایی که از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۲ در برخورد با جمهوری اسلامی ایران در شورای امنیت سازمان ملل تنظیم شده‌اند را باید به‌عنوان زیربنای نگرش راهبردی آمریکا و اتحادیه اروپا برای اعمال تحریم‌های اقتصادی یک‌جانبه دانست. در این فرایند اتحادیه اروپا نیز تحریم‌های یک‌جانبه اقتصادی علیه ایران را در دستورکار قرار داد. اگرچه چنین تحریم‌هایی بخشی از واقعیت‌های سیاست جهانی محسوب می‌شوند، اما روند اعمال محدودیت و همچنین انجام مذاکرات هسته‌ای با ایران بخشی از واقعیت‌های سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت محسوب می‌شود. نشانه‌های جدیدی از سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت در حال شکل‌گیری

است که موقعیت ایران در ساختار اقتصاد جهانی را از سال ۲۰۱۴ به بعد در وضعیت ارتقاء و بهینه‌سازی قرار می‌دهد. در میان کشورهای خاورمیانه، ایران به‌تنهایی نزدیک به ۴۰ درصد منابع گازی و حدود ۲۰ درصد منابع نفت خام این منطقه را در اختیار دارد و به‌طور طبیعی انتظار می‌رود از اصلی‌ترین شرکای انرژی اتحادیه اروپا باشد. حضور ایران در کنار اعراب در طرح نابوکو (انتقال گاز از ایران و گرجستان) برای اروپایی‌ها مهم است. منابع گازی ایران و اقتصادی بودن مسیر انتقال انرژی از ایران برای اروپا اهمیت خاصی دارد. شاخص‌های سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت و آثار آن در ارتباط با مذاکرات هسته‌ای را می‌توان در قالب گزاره‌های زیر تبیین کرد:

۱. در سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت به این موضوع اشاره می‌شود که چرا کشورهای نفتی الگوهای متفاوت انباشت و توزیع را طی جریان توسعه خود به‌نمایش گذاشته‌اند.

۲. اقتصادها، نهادهای سیاسی را شکل می‌دهند و به‌نوبه خود به‌وسیله آنها شکل می‌گیرند. ارتباط بودجه‌ای بین اقتصاد و سیاست به‌هیچ‌وجه تنها بیانی برای ظرفیت متفاوت دولت‌ها نیست، بلکه تبیینی بنیادی است. دولت‌ها تا حدی بر پایه منشأ درآمدی‌شان، رویه‌های عملیاتی استاندارد، هویت، معنای نمادین و هنجارهای رفتاری پذیرفته‌شده‌ای در اختیار فعالان اقتصادی می‌گذارند. پیترو/وانس نشان داده است که دولت‌ها در پیوستاری از «رانت‌گرایی» تا «توسعه‌گرایی» قرار می‌گیرند. واقعیت این است که دولت‌های نفتی برنامه توسعه خود را براساس نشانه‌هایی از سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی تنظیم می‌کنند.

۳. پویایی تولید در روند سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت، به دولت برای ایجاد روش‌های بنیادین با هدف صادرات کمک خواهد کرد. ساختارهای انتخاب معین، ظرفیت‌های نامتوازن و نواقصی را به‌وجود می‌آورند که تا مدت‌های طولانی از لحظه به‌وجود آمدن، دوام می‌آورند. بنابراین تصادفی نیست که الگوی نخستین اوانس بر این واقعیت تأکید داشته باشد که دولت‌های نفتی نیازمند درک واقعیت‌های اقتصاد سیاسی بین‌المللی هستند. در چنین فضایی است که سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت شکل می‌گیرد.

۴. سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت براساس سازوکارهای حقوقی، نهادی، بوروکراتیک و بین‌المللی انجام می‌گیرد. داگلاس نورث خاطر نشان کرده است که «چارچوب‌های نهادی، راه‌حل حیاتی برای موفقیت نسبی اقتصادها هستند»، یافته‌ای که از زمان ماکس وبر تا وید تکرار شده است. اگر یک درس روشن از تجربه صادرکنندگان نفت وجود داشته باشد، این است که نتایج توسعه‌ای به ویژگی‌های نهادهای دولتی بستگی دارد. اگرچه بازارها گاهی خوب و گاهی بد نظارت می‌شوند، اما همیشه تحت نظارت می‌باشند. نتایجی که می‌توانند دستاورد نظارت خوب بر نهادهای عمومی باشد عبارتند از: تنوع درآمدی، پاسخ‌گو و منسجم بودن.

۵. همواره بین سیاست انرژی و راهبرد کشورهای صنعتی، رابطه‌ای ساختارمند وجود داشته است. انرژی یکی از نیازهای بنیادین کشورهای توسعه‌یافته صنعتی غرب محسوب می‌شود. نظریه‌پردازانی مانند جفری هارت بر این اعتقادند که هر کشوری که بتواند کنترل خطوط و مسیرهای انتقال انرژی را در اختیار بگیرد، نقشی محوری در اقتصاد و سیاست جهانی خواهد داشت. سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت بر فرایندهای تولید، ذخیره‌سازی و مصرف نظارت دارد. قیمت نفت نیز تابعی از ضرورت‌های مربوط به اقتصاد سیاسی بین‌المللی است.

۶. یکی از دلایل اصلی جایگاه‌یابی ایالات متحده در سیاست و اقتصاد جهانی را باید ناشی از مؤلفه‌های ارتباطی و قابلیت هدایت مسیرهای انرژی دانست. الگوی اقتصادی ایالات متحده برای کنترل انرژی جهانی معطوف به ایجاد کنسرسیومی است که رابطه متوازن بین اقتصاد، سیاست و امنیت بین‌الملل را تنظیم کند.

۷. سیاست تحریم اقتصادی ایران را می‌توان گزینه‌ای کوتاه‌مدت و تغییرپذیر دانست. کشورهای اتحادیه اروپا نیز به دلیل محدودیت‌های اقتصادی ایجادشده برای ایران با مشکلاتی در بازپرداخت هزینه‌های خود روبه‌رو شده‌اند. بخشی از بحران یونان، ایتالیا، اسپانیا و پرتغال را باید ناشی از سیاست اقتصادی اتحادیه اروپا در مورد تحریم ایران دانست. روندهای موجود نشان می‌دهد که افزایش قیمت نفت از جمله مؤلفه‌هایی محسوب می‌شود که سیاست تحریم ایران را تحت تأثیر قرار خواهد داد. ایران در بازار انرژی جهانی از جایگاه مؤثری برخوردار است و توسعه صنعت نفت و گاز در ایران موجب ارتقای نقش آن در بازار جهانی انرژی خواهد

شد.

با توجه به شاخص‌های سیاست‌گذاری اقتصاد سیاسی نفت، هدف ایالات متحده از اعمال تحریم‌ها را باید تغییر در سیاست امنیتی و راهبردی ایران دانست. تغییر در الگوهای رفتار سیاسی ایران در دوران دولت حسن روحانی، دغدغه‌های راهبردی آمریکا را کاهش خواهد داد. در چنین شرایطی است که ایران به‌گونه‌ای تدریجی، بار دیگر وارد بازار انرژی جهانی خواهد شد و بخش قابل‌توجهی از تحریم‌های اقتصادی ایران که مربوط به انرژی و فروش نفت است، در معرض ترمیم و تعدیل قرار خواهد گرفت.*



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- دین، هارتلی (۱۳۸۸)، *سیاست‌گذاری اجتماعی*، ترجمه عبدالله بیچرانلو، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- رئیس طوسی، رضا؛ مسعود موسوی شفائی (۱۳۸۴)، «نگاهی بر تأثیر چگونگی افزایش قیمت نفت بر اقتصاد و سیاست جهان»، *سیاست (مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی)*، شماره ۶۷.
- رامزی، جاسمین (۱۳۹۱)، «تنش با ایران موجب افزایش قیمت نفت و رکود اقتصادی آمریکا می‌شود»، در: www.noorportal.ir.
- شافریتز، جی.ام؛ کریستوفر بریک (۱۳۹۰)، *سیاست‌گذاری عمومی در ایالات متحده*، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
- عسکری، محسن (۱۳۸۹)، «تأثیر درآمدهای نفتی بر ایجاد دولت رانتیر و دموکراسی»، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، شماره ۱۳.
- غلامی، طهمورث (۱۳۹۰)، «تحریم‌های جدید ایالات متحده علیه جمهوری اسلامی ایران؛ ابعاد و اهداف»، *فصلنامه دیپلماسی صالح عادلانه*، شماره ۴.
- فریدمن، توماس (۱۳۸۸)، *جهان مسطح است: تاریخ فشرده قرن ۲۱*، ترجمه احمد عزیزی، تهران: انتشارات هرمس.
- کارل، تری لین (۱۳۹۰)، *معمای فراوانی؛ رونق‌های نفتی و دولت‌های نفتی*، ترجمه جعفر خیرخواهان، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- کردزاده کرمانی، محمد (۱۳۸۰)، *اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- کوهن، سائول (۱۳۸۷)، *ژئوپلیتیک نظام جهانی*، ترجمه عباس کاردان، تهران: انتشارات ابرار معاصر.
- مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۹۱)، *سیاست‌گذاری اقتصادی؛ مدل، روش و فرایند*، تهران: انتشارات رخداد نو.
- ملکی، بهنام (۱۳۸۲)، *اقتصاد سیاسی ایران*، چاپ اول، تهران: نور علم.
- مهدیان، حسین؛ سیروس فخری (۱۳۹۱)، «ژئوپلیتیک انرژی ایران و امنیت انرژی غرب»، *پژوهش‌های جغرافیای انسانی*، دوره ۴۴، شماره ۴، زمستان.
- ناظمی اردکانی، محمد (۱۳۸۴)، «اقتصاد ملی و آفت‌های آن، اقتصاد جهانی و چشم‌انداز

۲۰ ساله»، هفت‌نامه جام، سال هفتم، شماره ۳۰۹.
وحید، مجید (۱۳۸۳)، سیاست‌گذاری عمومی، تهران: نشر میزان.
ویلیامز، پل دی (۱۳۹۰)، درآمدی بر بررسی‌های امنیتی، ترجمه علیرضا طیب، تهران:
انتشارات امیرکبیر.

Amuzegar, Jahangir (1983), "Oil Exporters' Economic Development in an Interdependent World", Occasional Paper 18, Washington, D.C: International Monetary Fund, April.

Attiga, Ali A. (1981a), "Economic Development of Oil Producing Countries", OPEC Bulletin, November.

Attiga, Ali A. (1981 b), "How Oil Revenues Can Destroy a Country", Petroleum Intelligence Weekly, Special Supplement, October.

Belkin, P. (2008), The European Union s Energy Security Challenges, CRS Report for Congress, Congressional Research Service.

Bivens, Josh (2006), "The Benefiting of Dollars Decline", in: www.epi.org/briefingpapers/140.pdf.

BP Statistical Review of World Energy, 2010, in: <http://www.bp.com/sectionbodycopy>.

BP (2006), "BP Statistical Review of World Energy 2006", in: <http://www.bp.com> (London : BP Publication)

Ebinger, C. (2007), About the Energy Security Initiative, Booking Institution, Washington DC.

Elfeituri, Attia Elmahndi (1987), "Oil Price Changes and Economic Growth in Oil-Exporting Countries", OPEC Review, Autumn.

Joffe, G. (2007), The Geopolitics of Energy Security, Geopolitics and International Boundaries Research Center School of Oriental and African Studies University of London.

Moghtader, Hushang (1980), "The Impact of Increased Oil Revenue on Iran's Economic Development (1973-1976)", In Elie Dedouric and Sylvia G. Haim, eds, Towards a Modern Iran: Studies in Thought, Politics and Society, London: Frank Cass.

Pennrose, Edith (1988), "Defending the Price of Oil", Energy Journal, No. 1.